

زوال آمریکا !

افول آمریکا امری است قهری و نه دفعی. محرز بودن چنین افولی بازگشت به این بداهت دارد که نطفه ایالات متحده در بطن لیبرالیسم فلسفی منعقد شد. لیبرالیسم فلسفی از ابتدا فاقد بضاعت جهت فهم بداهت بشر و حاجات ایشان بود و چنین نحافتی، آمریکا را در قامت نماینده چنان نحله‌ای محکوم به انهدامی محتوم می‌کرد. آمریکا قبل از آنکه در تاریخ محکوم به افول باشد در مبانی معرفت شناختی محروم از بضاعت جهت تبیینی واقع‌بینانه و معناشناسانه از انسان بماهو انسان بود. استراکچر فلسفی اندیشه لیبرال واکنشی قهری به سترونی کلیسای کاتولیکی بود که تمامیت معرفت خود را حول زهدگرایی و دنیاستیزی بنا کرده بود. خوش زیستی اباحه سالارانه واکنش قهری لیبرالیسم فلسفی به خشک زیستی سترونا نه کلیسای کاتولیک بود که از بطن پروتستان‌یسم لوتری منجر به اخلاق سرمایه داری پول سالار شد. چیزی که بعدها ریچارد نیکسون با صراحتی شجاعانه در توصیف چیستی آمریکای خوشبخت و آمریکائی خوشبخت آن را چنین توصیف کرد: در آمریکا پول همه چیز نیست بلکه تنها چیز است به اعتبار همین پول سالاری یکه سالار و افسارگسیخته آمریکائی بود که از ۲۰۰۷ که «یگانه چیز» خوشبختی آور آمریکا (دلار) در ناملایمات اقتصادی ناشی از بحران مسکن دچار هزیمت شد، از همان مقطع نیز خوش‌باشی پول سالارانه آمریکائی از پاسخگوئی به یاس فلسفی و «بی معنائی زندگی در فقدان دلار» ناتوان شد. از سوئی دیگر افول آمریکا امری است مقدر. مقدری آن نیز بازگشت به این بداهت دارد که این کشور فاقد چسب اجتماعی است و واحد ملیت در این کشور قبل از وفاداری ملی، پول و پول سالاری است. آمریکا بمثابة طرف سالادی است که اجزای آن را اقوام گسترده و بعضا مهاجری تشکیل می‌دهد که بدون الفت ملی در سودای «خوشبختی ناشی از ثروت» به این کشور پناه برده و واحد چسب اجتماعی و ملی ایشان قبل از مفاهیم فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی تنها «دلار» است و با افول «قدرت دلار» و بحران اقتصاد در این کشور، هویت موزائیکی این کشور نیز دچار برون ریخت جلوه‌های خشن و نابردبار و نامتجانسی شد که تا پیش از این زیر درخشش «سال‌های طلایی دلار» پنهان مانده

بود.

نکته حائز اهمیت آنست که لیبرالیسم فلسفی آمریکائی با فهم معوج خود از مبانی معرفت شناسانه انسان «خوش زیستی» را در نقطه مقابل «بهزیستی» مطمح نظر اندیشه دینی و زیست مومنانه توحیدی قرار داده بود و با توسل به غول سکولاریسم اندیشه دینی و بویژه اسلامی را به چالش و همآوردی می کشید.

جدال ناکامانه و محکوم به هزیمتی که به دلائلی قابل فهم «سکولاریسم آمریکائی» را در مقابل اندیشه و مبانی معرفت شناسانه اسلام خلع سلاح می کند.

قائلین به چنین مصاف نامفهوم و محکوم به زوالی از این واقعیت اغفال می ورزند که اسلام منش است و سکولاریسم روش. این ایدئولوژی است آن متدلوژی و نمی شود افکار را با ابزار رگلاژ کرد.

#داریوش سجادی